

وقتی انسان نسبت به فرهنگ مدرنیته به خود آگاهی رسید و متوجه جایگاه تاریخی آن شد به راحتی می تواند از مدرنیته سؤال بکند و در فضایی ماوراء مدرنیته بیندیشد. در آن حال سؤال اصلی او آن می شود که چگونه در فضایی که بشر همه‌ی امور قدسی را اعتباری می داند باید از آن فضا عبور کرد و همه‌ی امور او را به آسمان معنویت متصل نمود تا از رنج پوچی و بی معنا بودن برهد.



از تفاسیر قرآن می توان کمک گرفت.

حد و حدود تفسیر و تفاوت های اساسی آن با تفکر قرآنی چیست؟ آیا این درست است که پاسخ پرسش های اساسی دین را از مفسرین بخواهیم؟ یا تفکر قرآنی متولی پاسخ به چنین پرسش هایی است؟

موضوع دو طرفه است؛ یعنی اگر در قرآن تدبیر کنیم ما را به تفکر در عالم می کشاند و اگر در موضوعی به فکر فرو رفته باشیم با تدبیر در قرآن راه های عمیقی را برای ما باز می کند تا با و همیات خود زندگی را ضایع نکنیم.

اگر ما در موضوعی وارد تفکر شده باشیم و سپس به قرآن رجوع کنیم؛ چه ضمانتی وجود دارد که برداشت خودمان را بر قرآن تحمیل نکنیم؟

وقتی ما به قصد فهم حقیقت به قرآن رجوع می کنیم و کتاب الهی هم بر اساس عقل ما برای ما نازل شده است و خودش فرموده «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ». دیگر معنی ندارد که بخواهیم آنچه از قرآن گرفته ایم بر قرآن تحمیل کنیم، مثل آن است که شما خدمت استادی بروید تا علمی بیاموزید و ایشان هم به شما آموزش دهد، آیا معنی می دهد که بگوییم ممکن است ما سخن استاد را بر او تحمیل کنیم؟ آری ممکن است بگویید با رجوع به قرآن، همه‌ی ابعادی که آن آیه یا آن سوره منظور نظرش بود را نگرشیم، و از آن جایی که قرآن نور است، به اندازه‌ای که آماده بودیم با قرآن برخورد کنیم از آن بهره مند شدیم. ولی این دیگر به معنی تحمیل فهم خود به قرآن نیست، بلکه به معنی آن

طریق تفکر در علم

گفتگویی پیرامون تفکر قرآنی با استاد اصغر طاهرزاده

محمد قاطمی پور

تفسیر قرآن مسئول پاسخ گویی به سؤالات و ابهامات پیرامون فهم آیات قرآن است و معمولاً مفسرین بیشترین وقت خود را صرف آیات متشابه می کنند. لذا مسؤل و لیت پاسخ گویی به سؤالات پیرامون قرآن بر عهده چه کسانی است؟

بسم الله الرحمن الرحيم. قرآن به عنوان وحی الهی راه کار درست دیدن و درست عمل کردن بشر را به بشر تذکر می دهد تا بشر با تذکر قرآن به چنان منظری دست یابد که قرآن به او تذکر داده است. مثل این که شما در حالی که در حال دیدن دیوار مقابل خود هستید، کسی به شما وجود نوری را که عامل دیدن دیوار شده است، تذکر دهد. در این حال شما وارد چنین حضوری می شوید و لذا قرآن در معرفی خود به رسول خدا (صلوات الله علیه وآله) می فرماید: «فَذَكِّرْ لَهَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۱ تو به آن ها موضوعات قرآنی را تذکر بده، تو، تنها تذکر دهنده ای و نه تحمیل کننده. همین طور که خداوند قرآن را به عنوان «ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» معرفی می کند، پس می توان گفت هر کس می خواهد متذکر حقایقی باشد که در عالم هست و بشر از آن غافل است، باید به قرآن رجوع کند و با تدبیر در آیات آن متوجه آن حقایق شود. با چنین رویکردی

است که معنی دقیق‌تری هم هست که باید با آمادگی بیشتر از قرآن گرفت، موضوع برداشت ادق و دقیق از قرآن مثل شدت و ضعف نور بی‌رنگ است که در زیر پرتو نور شدید بهتر می‌بینیم ولی در نور ضعیف هم غلط نمی‌بینیم.

برای رسیدن به تفکر قرآنی چه چیزهایی نیاز است؟ کسانی که می‌خواهند وارد چنین مباحثی شوند چقدر باید با قرآن مانوس باشند؟ آیا لازم است که حتماً مفسر هم باشند؟

باید زبان قرآن را فهمید و با رویکرد تدریس در قرآن به آن رجوع کرد تا در همه‌ی ابعاد انسانی به تعادل برسیم و معلوم است که برای فهم زبان قرآن بعضاً مفسران به کمک ما آمده‌اند.

توضیح بفرمایید که این انس چگونه حاصل می‌شود و تا چه اندازه باید به تفاسیر رجوع کرد؟

از همان ابتدایی که قرآن نازل می‌شد بعضی صحابه در مورد منظور بعضی از آیات از رسول خدا (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) سؤال می‌کردند و در مورد شیعه همین سؤالات از ائمه «علیهم‌السلام» می‌شد، سپس در راستای فهم بهتر قرآن و بر اساس راهنمایی‌های رسول خدا (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) و ائمه‌ی هدی (علیهم‌السلام) در کنار تدریس افراد، تفسیرهایی از بعضی از سوره‌ها و یا تمامی قرآن تهیه شد و همچنان به تکامل رسید. بنابراین به عنوان کسی که می‌خواهد با زبان قرآن آشنا شود، باید ابتدا به تفسیر رجوع کرد، ولی در تفاسیر متوقف نشد؛ بلکه امکان تفکر و تدبیر را برای خود حفظ نمود. همان‌طور که ما با این که زبانمان فارسی است، اگر بخواهیم مثنوی مولوی را بفهمیم نیاز است زبان آن فکر و آن شهود را بشناسیم و در آن راستا باید به شرح مثنوی رجوع کرد، ولی پس از مدتی بدون نیاز به شرح، با خود مثنوی می‌توانید مرتبط باشید و انس بگیرید.

به نظر شما بزرگترین پرسش‌هایی که جادار امروزه مطرح شود قرآن به آن‌ها پاسخ بگوید چیست؟

در تمام ابعاد زندگی - اعم از امور فردی یا اجتماعی و تربیتی و اقتصادی - باید ماوراء آنچه فرهنگ مدرنیته بر اذهان تحمیل کرده، سؤال داشت و به قرآن رجوع کرد و با مبانی قرآنی جواب آن‌را گرفت.

چگونه کسی که تحت تسلط مدرنیته است می‌تواند از ماورای فرهنگ مدرنیته پرسش کند؟

وقتی انسان نسبت به فرهنگ مدرنیته به خودآگاهی رسید و متوجه جایگاه تاریخی آن شد، به راحتی می‌تواند از مدرنیته سؤال کند و در فضایی ماوراء مدرنیته بیندیشد. در آن حال سؤال اصلی او آن می‌شود که چگونه در فضایی که بشر همه‌ی امور قدسی را اعتباری می‌داند، باید از آن فضا عبور کرد و همه‌ی امور او را به آسمان معنویت متصل نمود، تا از رنج پوچی و بی‌معنا بودن برهد و جایگاه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۲ روشن شود؛ که خداوند می‌گوید جن و انسان را فقط برای بندگی و انس با معبودش آفریده و اگر تمام مناسبات خود را در راستای همان هدفی که برای آن آفریده شده، قرار ندهد، به همان اندازه احساس بی‌معنایی و بی‌هویتی و پوچی می‌کند.

پاسخ قرآن به این سؤال اساسی که «خدا کمال بشر را به چه می‌داند» چیست؟

وقتی انسان متوجه شد در ذات خود، «بنده» است و قرآن بر این اساس به او خطاب می‌کند «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱ ای مردم پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است، پرستش کنید، باشد که به تقوا گرایید؛ مقصد بندگی را تقوی قرار می‌دهد. پس قرآن جواب‌گوی نیاز بشر است، تا بندگی او را به فعلیت برساند و در این مسیر بشر به تقوا برسد، به این معنی که حکم خدا را بر حکم نفس اماره‌ی خود حاکم کند.

نسبت بشر با قرآن چگونه باید تعریف کنیم؟ نظر علامه طباطبایی (ره) در این مورد چه بوده است؟

نسبت بشر با قرآن همان نسبت بشر با خدا است که یکی عبد است و دیگری «رب» و قرآن صورت ربوبیت خداوند است تا بشر بتواند به کمال خود، که نزدیکی به کمال مطلق است، نایل گردد و سنت «الیه راجعون» به وقوع بپیوندد. علامه طباطبایی (رحمة‌الله‌علیه) به طور مستقیم مورد چنین سؤالی نبوده‌اند تا جواب دهند، ولی ایشان با انسی که با هانری کرین داشته‌اند، متوجه روح فرهنگ مدرنیته شده‌اند و این روح - که همان خدای بدون شریعت است - فضای فرهنگی جامعه‌ی اسلامی را متأثر می‌کند. لذا تأکید ایشان در تذکر دادن به عبودیت و ربوبیت از طریق آیات قرآن به صورتی بسیار دقیق برای نجات بشر امروز از ظلمات فرهنگ مدرنیته، راه‌گشا است.

آیا فلسفه اسلامی می‌تواند ما را در تفکر قرآنی یاری کند؟ آیا تفسیر فلسفی از قرآن، تفکر قرآنی است؟

تفکر فلسفی نوعی از تفکر است که هرگز نباید از پنجره‌ی آن تفکر به قرآن نگریم، ولی تفکر فلسفی را نباید مقابل تفکر قرآنی قرار داد. مثل این که نباید تفکر ریاضی را مقابل تفکر قرآنی قرار داد. زیرا ما برای بهره‌مندی از قرآن نیازمند تفکر ریاضی نیز هستیم تا نه تنها در آیات ارث تدبیر کنیم، بلکه نظر ریاضی‌گونه‌ی آیات را نیز درک کنیم. اشکال گالیله این بود که می‌خواست تمام کتاب مقدس را از زاویه‌ی تفکر ریاضی بنگرد و همه‌ی آن کتاب را محاسبه‌پذیر کند. شما به صورت حضوری متوجه رابطه‌ی بین ذات خود و اراده‌ی خود می‌شوید، ولی همین که به آن احساس فکر کردید و از آن‌ها رابطه‌ی ایجادکنندگی و ایجادشوندگی انتزاع کردید، وارد ساحت تفکر فلسفی شدید و موضوع علت و معلول را وارد اندیشه‌ی خود نمودید. به همین جهت است که باید گفت، تفکر فلسفی وجهی از تفکر انسانی است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت و یا با آن به خصومت برخاست.

چنانچه ممکن است چگونگی نگرش به قرآن از پنجره‌ی فلسفه را بیشتر توضیح دهید.

بیشتر به این نکته توجه کنید که ساحتی از ساحات بشر تفکر انتزاعی یا تفکر فلسفی است، پس وقتی می‌خواهد در رابطه با موضوعی فکر کند، از زاویه‌ی تفکر فلسفی نیز به آن موضوع فکر می‌کند. در مورد قرآن، از آن جهت که یک حقیقت قلبی است و کشف تام محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) است باید رویکرد انسان به آن قلبی باشد و به اندازه‌ای که انسان خود را از اخلاق رذیله و عقاید فاسده طاهر کرده باشد، می‌تواند با آن حقیقت تماس بگیرد و به همین جهت است که می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِی كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۵ «حقیقت قرآن حقیقت بلندمرتبه‌ای است در نوشته‌ای که از نگاه انسان‌های غیر مرکزی دور است و نمی‌توانند به آن دسترسی پیدا کنند مگر مطهرون.» ولی پس از

دو نگاه

در مورد قرآن از آن جهت که یک حقیقت قلبی است و کشف تام محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) است باید رویکرد انسان به آن قلبی باشد و به اندازه‌ای که انسان خود را از اخلاق رذیله و عقاید فاسده طاهر کرده باشد، می‌تواند با آن حقیقت تماس بگیرد.



استاد اصغر طاهرزاده متولد ۱۳۳۰، پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۵۰، در رشته زمین شناسی وارد دانشگاه اصفهان شد. ایشان پس از فراغت از دانشگاه در حین اشتغال به کار در یکی از شرکت‌های مهندسی در تهران، مطالعات حوزوی را آغاز نمود. وی در کنار مطالعات حوزوی، به توصیه شهید بهشتی (ره) به استخدام در وزارت آموزش و پرورش درآمد. استاد طاهرزاده در چند دوره مسئولیت‌های اجرایی نظیر معاونت پرورشی و مدیر کل آموزش و پرورش و مدیر کل بنیاد شهید استان اصفهان را عهده‌دار گشت. ایشان جلسات تفسیر قرآن و نهج البلاغه و شرح روایات معصومین را طرح ریزی نموده‌است که تاکنون ادامه دارد. دغدغه‌ی مادر پرستش از تفکر حقیقی، ما را به سمت جایگاه قرآن در این تفکر کشانید. در چنین بحثی هم جایگاه تفسیر وارد می‌شود و هم نسبت فلسفه با چنین تفکری. به همین منظور از محضر استاد طاهرزاده استفاده کردیم و سوالاتمان را بصورت مکتوب پرسیدیم و ایشان هم لطف کردند و پاسخ‌ها را بدین صورت ارسال کردند.

دو نگاه

مشکل بشر امروزی آن است که رجوع او به «حق» به آن معنایی که انبیاء به او آموخته‌اند در نسیان رفته است و عهد خود با خدای حضوری را شکسته و خدا هم از او روی برگردانده و یک نحوه به خود واگذاشته شدن، گریبان بشر را گرفته است.

مبنای شخصیت بنیان‌گذار وی می‌تواند از دنیای معاصر عبور کند و به دنیایی جدید وارد شود. شخصیت بنیان‌گذار آن یعنی حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) از نظر تفکر اسلامی، شخصیت جامعی بود که در عین فقیه بودن، فیلسوف است و در عین فیلسوف بودن، عارف سالکی است. او در معارف اسلامی و قرآنی به خوبی تدبیر کرده و لذا مطمئن شده‌است می‌توان با چنین تفکر جامعی جامعه‌ای را به پا کرد که جواب‌گوی همه‌ی نیازهای بشر باشد. بنده در کتاب «امام خمینی و خودآگاهی تاریخی» تا حدی به این موضوع پرداخته‌ام.

فلسفه دانستن امام (رضوان الله تعالی علیه) چقدر و چگونه در اندیشه‌های او مؤثر بوده است؟

به نظر من با توجه به عرایضی که شد، تفکیک ساحات فکری افراد ممکن نیست؛ زیرا در همان لحظه که نظر حضوری به موضوعی دارد وجه اندیشه‌ورزی او نیز در صحنه است. به همین جهت ملاحظه می‌کنید که مولوی همان وقت که در اوج حالت حضوری است و با آن نگاه اشعار خود را اظهار می‌دارد، در ساحت اندیشه‌ورزی است و افکار فلسفی و کلامی خود را در قالب اشعار ارائه می‌دهد، البته می‌توان در این رابطه موضوع غلبه‌ی ساحتی را بر ساحتی مطرح کرد.

به عنوان سؤال پایانی، به موافقی که انسان را از تفکر حقیقی محروم می‌کند اشاره بفرمایید.

تفکر حقیقی بسا رجوع به «وجود» یا «حق» ظاهر می‌شود و در مقابل، تفکر حول محور ماهیات یا اعتباریات بدون نظر به آن‌ها از جایگاه وجود، موجب می‌شود که حقیقت در حجاب رود. مشکل بشر امروزی آن است که رجوع او به «حق»، به آن معنایی که انبیاء به او آموخته‌اند در نسیان رفته است و عهد خود با خدای حضوری را شکسته و خدا هم از او روی برگردانده و یک نحوه به خود واگذاشته شدن، گریبان بشر را گرفته است. اگر به معنی حقیقی به قرآن و اهل‌البیت (علیهم السلام) رجوع شود، گشایشی که در ظلمات آخرالزمان بنا است گشوده شود، رخ می‌نمایاند و ما منتظر فرهنگ بقیه‌الله (عجل الله تعالی فرجه) خواهیم شد و مسلم هیچ طلب و انتظاری بی‌جواب نمی‌ماند. کجاست آن تذکری که ما را از تنگناها آگاه و راه برون‌رفت از آن را بنمایاند؟

آن که با علم حضوری متوجه انوار قرآنی شد، همین که خواست به آن احساس قلبی ببیند و از این زاویه به قرآن بنگرد، وارد ساحتی شده که دیگر نسبت به «مفاهیم» آن چه با قلب مطهر خود دریافت کرده می‌اندیشد و این ورود، ورود فلسفی است. همان‌طور که نسبت به علت و معلول عرض شد که ابتدا یک درک حضوری بین نفس انسان و اراده‌ی او واقع می‌شود و سپس همان درک در ساحت اندیشه به عنوان علت و معلول قابل فهم است که «مفهوم» همان حالتی است که در ابتدا برای ما کشف شد. مشکل وقتی پیدا می‌شود که در رویکرد به قرآن مقام حضوری و کشف قلبی آن مورد غفلت قرار گیرد و تماماً رویکردها در ساحت مفهوم محدود شود.

با توجه به اینکه شما حدود بیست سال است که جلسات تفسیر برگزار می‌کنید، بفرمایید طرح پرسش‌های بزرگ و رجوع به قرآن برای یافتن چنین پرسش‌هایی چقدر موجب تغییر و تحول در تاریخ آینده می‌شود. به عبارت دیگر، رسیدن به تمدن اسلامی چقدر وابسته به تفکر قرآنی است. آثار طرح این نوع نگاه چقدر می‌تواند موجب تحولات عمیق شود؟

قرآن نوری است که از یک طرف راه آینده‌ی بشر را به او می‌نمایاند و از طرف دیگر موانع و حجاب‌ها را می‌شناساند، تا بشریت گرفتار افکار و همی نشود و عمر خود را در اعتباریات ضایع نگرداند. قرآن افقی را در جلو شما می‌گذارد که به راحتی هویت هر موقعیتی را نسبت به آن افق ارزیابی می‌کنید و از موجودیت آن موقعیت پرسش به عمل می‌آورید. در همین راستا به این نتیجه می‌رسید که باید در تمام مناسبات بشر حکم خدا حاکم باشد و این محقق نمی‌شود، مگر با حاکمیت امام معصوم و بنابراین به تمدنی می‌اندیشید به نام تمدن اسلامی که از طریق واسطه‌ی فیض الهی، زمین به آسمان وصل شود. و با دید قرآنی، نظام ولایت فقیه را نیز از آن جهت که دوره‌ی گذار از حاکمیت نفس اماره به حاکمیت خدا است، ارج می‌نهد.

انقلاب اسلامی با چه تفکری پیش خواهد رفت؟ انقلاب اسلامی به عنوان تفکری که بنای تمدن‌سازی دارد بر



- ۱- غاشیه / ۲۱
- ۲- انبیاء / ۱۰
- ۳- ذاریات / ۵۶
- ۴- بقره / ۲۱
- ۵- واقعه / ۷۹